امامت عامه و خاصه در احاديث امام رضا عليه السلام

محمد علي رضايي اصفهاني

چكيده

در اين مقاله، با بررسي اصل امامت عامه و خاصه از منظر امام رضا عليه السلام روشن مي‌شود كه «امامت» يکي از اصول مورد توجه آن حضرت بوده، جايگاهي بلند در احاديث آن حضرت دارد، آن حضرت صفات و ويژگي‌هاي امام را بصورت مفصل بيان کرده است؛ از جمله اين‌كه: امامت، اساس اسلام و امام، رهبر ديني مردم است. امام، الگوي مردم در اعمال عبادي و غير عبادي است. امام، مايه سربلندي مسلمانان و ضامن اجراي قوانين الهي است. امامت، با قانونگذاري و هدايت‌گري جامعه را نظام‌مند مي‌كند. امام، رهبر سياسي مردم است که از دين دفاع مي‌کند و نقشي دشمن شکن دارد. امام مايه شفاعت امت در رستاخيز و پناهگاه مردمان و نماينده خدا و حجت او در زمين است. مقام امامت همان جايگاه پيامبران الهي بلکه بالاتر از مقام نبوت است. امام، شخصيتي معصوم از گناه و لغزش است که فرشتگان با او سخن مي‌گويند و مورد تأييد روح القدس است؛ دعايش مستجاب و از امور غيبي با خبر است. و در نهايت، امام، نور جهان افروز و آب حيات است که هر کس از او جدا شود، به ورطة گمراهي مي‌غلطد. با توجه به صفات فوق، بشر عادي نمي‌تواند امام معصوم را بشناسد و نصب کند و امامان از سوي خدا نصب مي‌شوند.

نخستين امامان، حضرت امام علي عليه السلام بوده و آخرين آن‌ها حضرت امام مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف است كه از نسل امام رضا عليه السلام مي‌باشد و حضرت عيسي عليه السلام پشت سر آن حضرت نماز مي‌گزارد.

در پايان مقاله، به پيامدهاي جدايي مردم از امامت اشاره شده كه همانا گمراهي و هلاكت است. نيز به پيامدهاي غلو در بارة امامان اشاره شده كه افتادن در دام كفر و شرك است.

كليد‌واژه‌ها: احاديث، امام رضا عليه السلام، امامت عامه، امامت خاصه، مهدويت.

درآمد

امام، نور جهان افروز و آب حياتي است که حيات سياسي و اجتماعي انسان‌ها را بارور مي‌کند و دنيا و آخرت بشر را نوراني مي‌سازد، و او را به مسير سعادت رهنمون مي‌شود.

شناخت امام، يکي از مهم‌ترين وظايف مسلمانان است. طبق روايت، «هر کس بميرد و امام زمان خويش را نشناسد، به مرگ جاهليت از دنيا رفته است.». (صدوق، 1395: ج2، ص409)

اما شناخت صفات امامت و مصاديق آن، از مشکل‌ترين مسائل است. بهترين راه در اين زمينه، استفاده از دلايل عقلي و نقلي است که يکي از مهم‌ترين منابع آن، احاديث اهل بيت عليهم السلام است.

در اين ميان، سخنان امام رضا عليه السلام از ارزش ويژه‌اي برخوردار است، چرا که آن حضرت در عصري زندگي مي‌کرد که بدون تقيه مي‌توانست مطالب و دلايل امامت را بيان کند. نشست‌هاي علمي آن بزرگوار با دانشمندان اديان و مذاهب گوناگون، زمينه بيان اين مطالب را بيشتر فراهم کرد.

نوشتاري که در پيش رو داريد، مجموعه‌اي از احاديث نقل شده از آن حضرت است که به شيوه‌اي نوين دسته‌بندي شده، با توضيح مختصري ارائه مي‌گردد.

اول. ضرورت و لزوم پيشواي معصوم براي مردم

عقل هر انسان، حکم مي‌کند که جامعه نمي تواند بدون نظام و نظم و رهبر باشد؛ چرا که گرفتار هرج و مرج مي‌شود و اجراي احکام الهي دشوار مي‌گردد و در نتيجه، دين مردم، سست و مضمحل مي‌شود. در چنين جامعه‌اي، عموم مردم زيان مي‌بينند. امام رضا عليه السلام نيز بر اين مطلب تأکيد کرده، با بيانات مختلف، آن را توضيح داده است.

1. نقش امامت در دين

الف. امامت، اساس اسلام: «انّ الإمامة أُسُ الإسلامِ النّامي و فَرعُهُ السَامي» «در حقيقت، امامت و رهبري، اساس رشد دهنده اسلام و فرعِ عالي آن است». (كليني، 1365:ج1، ص198)

در اين سخن به دو مطلب اساسي دربارة امامت اشاره شده است؛

نخست اينکه امامت، از اصول اساسي اسلام و ضامن بقا و رشد اسلام است.

دوم اينکه امامت يکي از نتايج عالي تعاليم اسلام است که در مقام عمل پس از پيدايش اسلام، تحقق مي‌يابد.

ب. امامت، رهبري دين: «إن الامامة زمام الدين»؛ «امامت، پيشوايي و صاحب‌اختياريِ دين است.» (كليني، همان).

يعني امام، رهبري امور ديني مردم را از طرف خدا به دست مي‌گيرد و بر اساس تعاليم الهي، عقايد و اخلاق مردم را جهت دهي مي‌کند و احکام الهي را بيان و اجرا نمايد.

ج. امامت، سنگر دفاع از دين: «و الامام… يذبّ عن دين الله»؛ (صدوق، 1395: ج2، ص677) «والذاب عن حرم الله»؛ (صدوق، همان) «الامام… حافظ لدين الله». (صدوق، همان)

در اين سخنان بر سه نقش اساسي امامت تأکيد شده است؛

اول اينکه امام، حافظ دين الهي است و با بيان، تقويت و اجراي آن، از اضمحلال دين جلوگيري مي‌کند.

دوم اينکه، هنگام تهاجم فرهنگي به دين خدا، امامت سنگر دفاع از دين مي‌شود و با سلاح منطق و برهان از دين دفاع مي‌کند. همان طور که هنگام حمله نظامي، امام، فرمانده کل قواي مسلمانان است.

سوم اينکه پيشواي مسلمانان، پاسدار حدود الهي است و اجازه نمي‌دهد در جامعه اسلامي، حرمت احکام الهي، شکسته شود.

د. امامت، مايه نظام‌مندي دين: «الامام….. نظام الدين»؛

يکي از نقش‌هاي امامت و رهبري، آن است که به تنظيم امور ديني مردم مي‌پردازد؛ يعني نظام سازي مي‌کند، و نظام اعتقادي، نظام اخلاقي، نظام قضايي، نظام سياسي، نظام اقتصادي و… را بر اساس قرآن، سنت و عقل، باز سازي و اجرا مي‌کند، تا مردم از آن‌ها بهرمند شوند.

2. نقش امامت در عبادات

الف. امامت، مايه اتمام عبادات: «بالإمام تمام الصلاة و الزکاة و الصيام و الحج و الجهاد و توفير الفيء و الصدقات…. »؛ «به واسطه رهبري و امامت نماز، زکات، روزه، حج و جهاد کامل و تمام مي‌شود، و غنايم و صدقات، ذخيره سازي مي‌شود». (صدوق، همان)

امام، از سويي جزئيات احکام نماز، روزه، زکات، حج و جهاد را بيان مي‌کند و زمينه کامل شدن آن‌ها را فراهم مي‌نمايد، و از سوي ديگر عبادت بدون اعتقاد به امامت، صحيح است؛ اما مقبول نيست؛ يعني امامت، شرط قبولي اعمال عبادي است و به وسيله امامت، اعمال عبادي، کامل و تمام مي‌شود.

امام، جامعه نظام اقتصادي اسلام را سامان دهي و اجرا مي‌کند و غنايم و صدقات و ماليات‌هاي اسلامي ـ مانند خمس و زکات ـ را جمع آوري مي‌کند و بيت المال مسلمانان را غني مي‌گرداند؛ تا جامعه اسلامي پشتوانه اقتصادي قوي داشته باشد. مسلماً بدون رهبري، اين امور مهم، ضعيف يا تعطيل مي‌شوند.

ب. امام، الگوي اعمال عبادي: «الامام…. معدن القدس و الطهارة و النسک و الزهادة و العلم و العبادة»؛ «امام سرچشمه قداست، پاکي، اعمال، زهد، علم و عبادت است». (صدوق، 1378: ج1، ص220)

امامت، سرچشمه کارهاي نيک و الگوي افراد جامعه در اين زمينه است. مردم از امام خود، اعمال و عبادت صحيح را مي‌آموزند.

3. نقش امامت در دنياي مردم (نقش‌هاي سياسي، اجتماعي، قانونگذاري و….):

الف. ‌امامت، مايه نظام مندي جامعه اسلامي «ان الامامة… و نظام المسلمين» (صدوق، همان)

ب. امامت، مايه اصلاح دنياي مردم «ان الامامة… و صلاح الدنيا» (صدوق، همان)

ج. امامت، مايه سربلندي مسلمانان و مؤمنان «ان الامامة…. و عزّ المؤمنين» (صدوق، همان) «الامام…. و عزّ المسلمين» (صدوق، همان)

د. امامت، ضامن اجراي قوانين «بالامامة…. و امضاء الحدود و الاحکام» (صدوق، همان) «والامام….. يقيم حدود الله» (صدوق، همان)

يکي از تأثيرات مهم رهبري در جامعه اسلامي، آن است که امور دنياي مسلمانان را نظام مي‌بخشد؛ يعني نظام مديريت سياسي و اقتصادي و نظامي مردم را سامان مي‌دهد. اين نظام‌مندي نهادهاي جامعه، موجب قدرتمندي و عزت مومنان در درون جامعه و در سطح بين المللي مي‌شود. همين سازماندهي امور مديريتي؛ زمينه ساز اجراي حدود و احکام الهي در سطح جامعه مي‌شود؛ يعني رهبري با استفاده از بازوهاي اجرايي و مديريتي با متجاوزان برخورد مي‌کند و گناهکاران را تنبيه مي‌کند و به اين طريق جامعه صالح و سعادتمند مي‌شود.

ه‍. امامت، نهاد قانونگذاري: «والامام يحلّل حلال الله و يحرّم حرام الله»؛ «امام، حلال الهي را جايز و حرام الهي را ممنوع مي‌سازد.» (صدوق، همان)

قانونگذاري حق خدا است؛ چون خالق، مالک و صاحب اختيار مردم است. اما خداي متعال در برخي حوزه‌ها حق قانونگذاري را به پيامبر و امام واگذار کرده و از اين رو دستور داده است که از پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم و زمامداران الهي اطاعت کنيد.[2]

بنابراين امام مسلمانان حق دارد در چار چوب قوانين کلي الهي که در قرآن بيان شده است، برخي مقررات اجرايي را تشريع کند؛ يعني برخي امور را حلال يا حرام اعلام نمايد؛ همان طورکه از باب احکام حکومتي مي‌تواند قوانين خاصي وضع نمايد؛ تا احکام کلي الهي در جامعه اجرا شود.

و. امامت هدايتگر مردم: «والامام… و يدعو الي سبيل ربّه بالحکمة و الموعظة الحسنة والحجة البالغة»؛ «امام، با حکمت و نصيحت نيکو و دلايل قاطع، مردم را به سوي راه پروردگار فرا مي‌خواند». (صدوق، همان: ج1، ص216) «الامام… الداعي الي الله». (صدوق، همان: 219) «الامام… راع {داع} لاينکل». (صدوق، همان: ص220)

از مهم‌ترين نقش‌هاي امام و پيشواي مسلمانان، راهنمايي مردم به سوي خدا است. امام، مردم را مجبور نمي‌ نمايد و به سوي نفس خويش دعوت نمي‌کند؛ بلکه فقط دعوت کننده به سوي خدا است؛ يعني نقش راهبردي و راهنمايي دارد. او در اجراي اين وظيفه خود کوتاهي نمي کند؛ بلکه با استفاده از برهان‌هاي منطقي و دلايل قاطع، مردم را به سوي حق فرا مي‌خواند و آن‌ها را نصيحت و موعظه نيکو مي‌کند.

ز. امامت، دشمن شکن: «الامام… و غيظ المنافقين و بوار الکافرين». (صدوق، همان: ص219)

يکي از نقش‌هاي اجتماعي رهبري، مبارزه با دشمنان داخلي و دشمنان خارجي است؛ چرا که همواره جامعه اسلامي از درون و برون تهديد مي‌شود. دشمنان داخلي همان منافقان هستند که به ظاهر مسلمانند ولي در باطن، همدست کفار هستند و دشمنان خارجي، همان کافران هستند. رهبر اسلامي همچون سدي برابر هر دو گروه ايستاده است و از اين رو مورد خشم منافقان قرار مي‌گيرد و زمينه ساز نابودي کافران مي‌شود.

ح. امام، رهبر سياسي مردم: «الامام… عالم بالسياسة مفروض الطاعة قائم بأمر الله ناصح لعباد الله»؛ «امام، از سياست آگاه است و اطاعت او واجب است و بر پا دارنده دستورات الهي و خيرخواه بندگان خدا است». (صدوق، همان: ص220)

يکي از مهم‌ترين نقش‌هاي امامت در جامعه اسلامي و سطح بين المللي، رهبري سياسي است. امام، رهبر سياسي کلان جامعه اسلامي است. رهبر جامعه اسلامي، سياست‌هاي کلان نظام اسلامي را تعيين مي‌کند. البته اين سياست‌ها در چار چوب دستورات الهي و بر اساس خيرخواهي براي مردم است. از آنجا که اطاعت امام و رهبر اسلامي واجب است، اين سياست‌ها در ارکان جامعه جريان مي‌يابد و اجرا مي‌شود.

4. نقش امامت در رستاخيز

امامت مايه شفاعت: «و يشفع» (صدوق، همان: ص213)

بر اساس آيات قرآن کريم، شفاعت با رخصت الهي[3] و دربارة کساني که مورد رضايت الهي باشند انجام مي‌شود.[4]

شفاعت امام در رستاخيز، تجلي هدايت او در دنيا است، و شفاعت پذيري مردم در قيامت، تجلي هدايت پذيري آن‌ها در دنيا است؛ يعني کساني که در دنيا پيرو امام باشند، در دنيا به سوي سعادت رهنمون مي‌شوند و در نتيجه در قيامت از دوزخ نجات مي‌يابند و به بهشت راه مي‌يابند و اگر در اين راه، گرفتار لغزش و انحراف و خطا شده باشند، با کمک امامت نجات مي‌يابند.

دوم. جايگاه امامت در جهان شناسي و انسان شناسي اسلام

1. امام، جانشين و امين خدا در زمين: «ان الامامة خلافة الله عزوجل…»؛ « در حقيقت، امامت، جانشيني خداي متعال است». (صدوق، همان: ص216)

«الإمام أمين الله في ارضه»؛ «امام، امين خدا در زمين او است». (صدوق، همان: ص219)

«و خليفته في بلاده»؛ « ]امامت[ جانشيني خدا در شهرهاي اوست». (صدوق، همان: ص219)

در آيات قرآن آمده است که خداي متعال حضرت آدم عليه السلام را خليفه و جانشين خود در زمين قرار داد[5]. از طرفي مي‌دانيم خداي متعال همه جا حاضر است و در مکاني غايب نيست تا جانشين بخواهد؛ پس اين، جانشينِ مقامي است نه مکاني؛ يعني اختيارات خاصي به حضرت آدم عليه السلام عطا شد. از طرف ديگر، حضرت آدم عليه السلام به عنوان شخص، جانشين آدم نشد؛ بلکه او نماينده بشريت بود.

و از طرف سوم روشن است که همه انسان‌ها شايستگي لازم را براي جانشيني خدا ندارند؛ پس برخي انسان‌هاي کامل، شايستگي دارند که جانشين و نماينده خدا در زمين باشند، و اين افراد، همان امامان الهي هستند که مي‌توانند امانت دار خوبي براي اين مقام (خليفة اللهي) باشند.

2. مقام امامت بالاتر از نبوت: «ان الامامة خصّ الله عزوجل بها ابراهيم الخليل عليه السلام بعد النبوة و الخلّة مرتبة ثالثة و فضيلة شرفّه بها و اشاد بها ذکره فقال عزوجل: اني جاعلک للناس اماما»؛ «در حقيقت، امامت، مقامي است که خداوند عزوجل به ابراهيم خليل عليه السلام اختصاص داد، و اين اختصاص، بعد از مرحله نبوت و دوستي به او داده شد. و فضيلتي بود که ابراهيم عليه السلام بدان شرافت يافت و آوازه‌اش بدان بلند شد. خداوند عزوجل فرمود: «به راستي که من تو را براي مردم امام قرار دادم». (صدوق، همان: ص216)

در اين کلام، اشاره به آيه قرآن[6] دربارة حضرت ابراهيم است که بعد از امتحانات متعدد مقام امامت به او عطا شد؛ بنابراين مقام امامت، مقامي معنوي، سياسي و اجتماعي است که از مقام نبوت بالاتر است؛ چون پيامبران، خبرگزاران الهي هستند؛ اما امامان مجريان اين اخبار و هدايت گران بشر هستند. از اين رو ممکن است کسي پيامبر باشد، اما امام نباشد و کسي ديگر امام باشد اما پيامبر نباشد و اشخاصي مثل ابراهيم عليه السلام و پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم هم امام و هم پيامبر باشند.

3. مقام امامت، مقام پيامبران: «ان الامامة هي منزلة الانبياء»؛ «در حقيقت، امامت، جايگاه پيامبران است.» (صدوق، همان).

همان طور که در قرآن بيان شده است، خداي متعال مقام امامت را به افرادي همچون ابراهيم عليه السلام داده است؛[7] بنابراين امامت، ويژه افرادي کمال يافته در حد پيامبران الهي است. البته امامت با نبوت ملازم نيست؛ يعني ممکن است امام، پيامبر باشد يا نباشد.

4. امام، حجت الهي: «و حجته علي عباده»؛ «امام، حجت خدا بر بندگان او است»، يعني دستورات الهي، به وسيله رهبر جامعه اسلامي به مردم ابلاغ مي‌شود، و بعد از آن، عذري براي مخالفت با دستورات الهي وجود ندارد؛ امام، پاسخ گوي مردم در امور ديني و صاحب معجزه و کرامت است؛ از اين رو دليل قاطع بر حقانيت دين و تمام کننده حجت الهي بر مردم است.

5. فرشتگان با امام سخن مي‌گويند؛ «يکون محدثاً»؛ «امام، مخاطب گفت و گوي ]فرشتگان الهي[ است ]= مطالب را به او الهام مي‌کنند[.» (صدوق، همان: ص212).

در آيات متعدد قرآن از سخن گفتن فرشتگان الهي با پيامبران ياد شده و در چند مورد نيز سخن گفتن فرشتگان با غير پيامبران ذكر شده است؛ همچون سخن گفتن فرشتگان با حضرت مريم؛[8] بنابراين سخن گفتن فرشتگان با امامان، امري ممکن است.[9] بلکه براي ابلاغ دستورات و هدايت‌هاي الهي، امري ضروري است. کسي که رهبري جامعه اسلامي را در دست دارد، همواره نيازمند راهنمايي الهي است که از طريق الهام يا فرشتگان به وي ابلاغ مي‌شود.

حتي در برخي احاديث آمده است که فرشتگان الهي در گوش دل هر انسان، زمزمه مي‌کنند و کارهاي نيک را به او ياد آوري مي‌نمايند.[10]

6. امام از مردم به مردم سزاوارتر: «يکون أولي الناس بالناس منهم بأنفسهم»؛ «امام، سزاوارترين مردم به مردم است به طوري که از خود مردم نسبت به آن‌ها سزاوارتر است[». (صدوق، همان: ص212)

براساس آيات قرآن، پيامبر اکرم صلي الله عليه و آله و سلم از خود مؤمنان نسبت به آنان سزاوارتر است؛[11] يعني دستورات او مقدم بر دستورا ت شخصي افراد مؤمن است. بر اساس روايت فوق، اين مقام، مخصوص پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم نيست و هر امام معصومي اينگونه است.

7. امام معصوم از گناه و نقص: «الإمام المطّهر من الذنوب المبّرأ من العيوب»؛ «امام، از گناهان پاک و از عيب‌ها بدور است». (صدوق، همان: ص219)

«الإمام…. معدن القدس و الطهارة»؛ «امام، منبع پاکي و طهارت است». (صدوق، همان: ص220)

«و هو معصوم مؤيد موفق مسدّد قد أمِن من الخطايا و الزلل و العثار يخصه الله عزوجل بذلک ليکون حجته علي عباده و شاهده علي خلقه»؛ «امام، معصوم و مورد تأييد و موفق ]به انجام وظايف الهي[ استوار در انجام وظايف به تأييد الهي است که از خطا و لعزش‌ها مصون است. خداي متعال اين ويژگي را به امام بخشيد، تا حجت خدا بر بندگانش و گواه بر آفريدگانش باشد». (صدوق، همان)

امامان، جانشينان پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم هستند و وظايف آن حضرت را در تبيين دين و ابلاغ و اجراي آن به عهده دارند، و حجت الهي بر مردم به شمار مي‌آيند؛ يعني سخن و عمل آن‌ها الگوي مسلمانان است و بايد طبق دستورات آن‌ها عمل شود. کسي که در اين مقام خطير قرار دارد، اگر گرفتار خطا و گناه شود، اعتماد مردم از او سلب مي‌شود و نمي تواند وظايف فوق را انجام دهد؛ از اين رو عقل حکم مي‌کند که بايد امام معصوم باشد.

8. دعاي امام، مستجاب: «يکون دعاؤه مستجاباً حتي انه لو دعا علي صخرة لانشقّت بنصفين»؛

«دعاي امام، مورد قبول خداي متعال قرار مي‌گيرد؛ به طوري که اگر دربارة صخره‌اي بخواهد ]و دعا کند[ به دو نيم تقسيم مي‌شود». (صدوق، همان: ص212)

از اين روست که ما از امامان معصوم عليهم السلام مي‌خواهيم که براي ما دعا کنند و واسطه شوند که خدا حاجات ما را برآورده کند.

9. امام، آگاه از امور غيبي و آينده: علم امامان معصوم عليهم السلام از چند طريق است، نخست از طريق پيامبر اکرم صلي الله عليه و آله و سلم که بسياري از مطالب را به آن‌ها آموخته و نسل به نسل منتقل شده است. دوم از طريق الهامات الهي و اتصال به عالم غيب و سوم از طريق قرآن کريم و تدبر در آن است.

الف. آگاهي از نام شيعيان تا روز رستاخيز: «تکون عنده صحيفة فيها أسماء شيعتهم إلي يوم القيامة و صحيفة فيها أسماء أعدائهم إلي يوم القيامة»؛ « نزد امام، نوشته اي است که در آن، نام شيعيان تا روز رستاخيز ثبت شده است. نيز نوشته اي هست که نام دشمنان آن‌ها تا روز رستاخيز ثبت شده است». (صدوق، همان)

آگاهي امام از مسائل و حوادث و نام‌هاي شيعيان، همچون آگاهي و تسلط بر اطلاعات زيادي است که در يک لوح فشرده رايانه‌اي جمع آوري شده و هرگاه بخواهيم بدان‌ها دست مي‌يابيم.

البته علم و آگاهي امامان از نام شيعيان و دشمنان، به معناي نفي اختيار انسان‌ها در انتخاب راه نيست؛ بلکه تغيير و بداء در اين مسائل و علوم، ممکن است؛ چون علم به اين نام‌ها، همراه علم به اختيار انسان است[12].

ب. اعمال بندگان را مي‌بيند: «بينه و بين الله عمود من نور يري فيه أعمال العباد و کلّما احتاج إليه لدلالة اطلع عليه و يبسطه فيعلم و يقبض عنه فلايعلم»؛ « بين امام و خداي متعال، ستوني از نور است که در آن، کارهاي بندگان را مشاهده مي‌کند و هرگاه نيازمند اطلاعاتي باشد، از آن‌ها آگاه مي‌شود و ]اطلاعات فشرده[ براي او باز و گسترده مي‌شود و بدانها علم مي‌يابد، و ]گاهي[ بسته مي‌شود و از آن‌ها آگاه نمي شود».[13] (صدوق، همان: ص213)

ج. آگاهي از حوادث آينده از طريق پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم: «کل ما أخبر به من الحوادث التي تحدث قبل کونها فذلک بعهد معهود إليه من رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم توارثه و عن آبائه عنه و يکون ذلک مما عهد اليه جبرئيل من علاّم الغيوب عزوجل»؛ « هرچه از حوادث آينده که امام عليه السلام قبل از وقوع آن‌ها خبر مي‌دهد، از طريق مشخص از پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به دست آورده است؛ يعني از پدرانش ارث برده است و آن اخبار در اصل، از جبرئيل از خداي داناي اسرار رسيده است». (صدوق، همان: ص213)

همان طور که گذشت، يکي از منابع علم امامان معصوم عليهم السلام اطلاعاتي است که از طريق پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به اميرالمؤمنين عليه السلام و فاطمه زهرا عليها السلام رسيده، سپس به فرزندان معصومش منتقل شده است.

د. امام، از دل و ذهن مردم با خبر است: «قال: «فما وجه اخبارکم بما في قلوب الناس؟» قال عليه السلام: أما بلغک قول الرسول‌ صلي الله عليه و آله و سلم: اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله؟» قال: «بلي»؛ قال: «فما من مؤمن إلاّ وله فراسة ينظر بنور الله علي قدر إيمانه و مبلغ استبصاره و علمه و قد جمع الله للأئمة منا ما فرقه في جميع المؤمنين»؛ شخصي از امام رضا عليه السلام پرسيد: چگونه شما از دل‌هاي مردم خبر مي‌دهيد؟

حضرت در پاسخ فرمودند: «آيا سخن پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به تو نرسيده است که فرمود: از زيرکي و فراست مؤمن بپرهيزيد و خود را حفظ کنيد که مؤمن با نور الهي به امور نظر مي‌کند؟» پرسش کننده گفت: «آري».

حضرت فرمود: «هيچ مؤمني نيست، مگر آنکه زيرکي و فراستي دارد و به اندازه ايمانش و مقدار بينش و دانشي که دارد، با نور الهي به امور مي‌نگرد، و خدا همه فراست‌هايي را که در مؤمنان پراکنده ساخته، در امامان اهل بيت عليهم السلام جمع کرده است». (مجلسي، 1404: ج24، ص129)

ه‍. سرچشمه الهي علم امام: «إن الأنبياء و الأئمة يوفقهم الله و يؤتيهم من مخزون علمه و حکمه ما لايؤتيه غيرهم فيکون علمهم فوق کل علم أهل زمانهم…»؛ «در حقيقت، خدا پيامبران و امامان را توفيق مي‌دهد و از منبع علم و حکمتش به آن‌ها چيزهايي عطا مي‌کند که به ديگران نمي دهد؛ بنابراين دانش آنان بالاتر از دانش اهل زمانشان است». (صدوق، همان: ج1، ص220)

«إن العبد إذا اختاره الله عزوجل لأمور عباده….. ألهمه العلم إلهاماً فلم يعي بعده بجواب»؛ «در حقيقت، هنگامي که خداي متعال بنده‌اي را براي رسيدگي به امور بندگانش انتخاب مي‌کند… دانشي به او الهام مي‌کند که بعد از آن، در جواب باز نمي ماند». (صدوق، همان)

10. امام ميراث دار پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم و امامان

الف. امام، جانشين پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم و امامان پيشين عليه السلام: «إن الامامة…. وارث الأوصياء… و خلافة الرسول و مقام أميرالمؤمنين و ميراث الحسن و الحسين8»؛ «در واقع امامت، وراثت اوصيا و جانشيني پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم و مقام اميرالمؤمنين عليه السلام و ميراث حسن عليه السلام و حسين عليه السلام است…..». (صدوق، همان: ص216)

امامان معصوم عليهم السلام جانشينان بحق پيامبر اکرم صلي الله عليه و آله و سلم هستند. پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم بر اين مطلب در موارد متعدد، تأکيد كرده است؛ از جمله در جريان غدير خم و نصب امام علي عليه السلام به امامت.

سپس اين خلافت و جانشيني پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به عنوان امانتي الهي از امام علي عليه السلام به امام حسن عليه السلام رسيد و آن گاه به امام حسين عليه السلام و فرزندان معصوم ايشان رسيد و اکنون اين قباي فاخر به قامت حجت بن الحسن عليه السلام آراسته شده است.

البته وراثت در اين جا به معناي حکومت پادشاهي و ارث بردن پسر از پدر نيست؛ بلکه اين وراثت بر اساس شايستگي افراد براي جانشيني پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم است که خدا از آن‌ها اطلاع دارد و امام را بر اساس آن مشخص مي‌سازد؛ از اين رو امامت در نسل امام حسين عليه السلام قرار گرفت، ولي در نسل امام حسن عليه السلام قرار نگرفت.

ب. سلاح پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم نزد امام عليه السلام: «و يکون عنده سلاح رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم و سيفه ذوالفقار»؛ «اسلحه پيامبر اکرم صلي الله عليه و آله و سلم نزد اوست و شمشيرش ذوالفقار است». (صدوق، همان: ص212)

اين مطلب از طرفي مي‌تواند اشاره بدان باشد که امام و رهبر جامعه اسلامي، همچون پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم و اميرالمؤمنين‌ عليه السلام هميشه مسلّح و آماده مبارزه با دشمنان داخلي و خارجي اسلام است. از طرف ديگر اشاره بدان است که امامان معصوم، همان طور که وارث مقام پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم هستند، وارث ميراث‌هاي گرانبها و يادگارهاي نمادين آن حضرت هستند.

ج. کتاب جامعه نزد امام: «و تکون عنده الجامعة و هي صحيفة طولها سبعون ذراعاً فيها جميع مايحتاج إليه ولد آدم»؛ «کتاب جامعه، نزد امام معصوم عليه السلام است و آن، نوشته اي است که طول آن، هفتاد ذراع ]حدود 35 متر[ است و در آن، همه نيازمندي‌هاي فرزندان آدم وجود دارد». (صدوق، همان)

براساس روايات، کتاب جامعه توسط اميرالمؤمنين عليه السلام تهيه گرديد و مطالب ديني و شرعي در آن، گرد آوري شد. (كليني، همان: ص238)

د. کتاب جفر، نزد امام: «يکون عنده الجفر الأکبر و الأصغر اهاب ماعز و اهاب کبش فيهما جميع العلوم حتي أرش الخدش و حتي الجلدة و نصف الجلدة و ثلث الجلدة»؛ «کتاب جفر بزرگ و کوچک، نزد امام معصوم است، که بر پوست بز و گوسفند ]نوشته شده[ است و در آن، همه علوم، حتي حکم خراش و ضربه تازيانه و نصف و ثلث آن بيان شده است.»

بر اساس روايات، کتاب «جفْر» توسط اميرالمؤمنين عليه السلام تهيه و احکام الهي در آن، گردآوري شد. سپس هر امامي، آن را به امام بعد از خود سپرده است.

ه‍. مصحف فاطمه عليه السلام نزد ا مام: «يکون عنده مصحف فاطمة»؛ «مصحف فاطمه نزد امام است». (صدوق، همان)

در روايات، از کتابي با عنوان «مصحف فاطمه عليه السلام» ياد شده که حاصل مکالمات حضرت زهرا عليها السلام با فرشتگان است. و در هر عصر، نزد امام آن عصر، امانت است.

11. امام تأييد شده به وسيله روح القدس: «إنّ الإمام مؤّيد بروح القدس»؛ «در حقيقت، امام، با روح القدس تأييد مي‌شود». (صدوق، همان: ص213)

از امام رضا عليه السلام حکايت شده است:

ان الله عزوجل قد أيّدنا بروح منه مقدسة مطهرة ليست بملک لم تکن مع أحد ممن مضي إلاّ مع رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم و هي مع الأئمة منّا تسدّدهم و توفّقهم و هو عمود من نور بيننا و بين الله عزوجل.

«خداوند عزوجل ما را با روح الهي تأييد کرده است؛ روح پاک و مطهري که فرشته نيست و با گذشتگان همراهي نکرده است، مگر با رسول خدا. اين روح الهي، با امامان از ما اهل بيت است و آنان را تأييد مي‌کند و موفق مي‌سازد، و آن، ستوني از نور است که بين ما و خداي متعال قرار دارد». (صدوق، همان: ج2، ص200)

در قرآن کريم مکرر از فرشته‌اي به نام «روح القدس» ياد شده که قرآن، توسط او بر پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم نازل شده است.[14] در برخي آيات نيز از فرشته نازل کنندة وحي، با عنوان جبرئيل ياد شده است.[15] حضرت عيسي عليه السلام نيز به وسيله روح القدس تأييد مي‌شد.[16] در روايت اول نيز آمده است که امامان معصوم عليهم السلام با روح القدس تأييد مي‌شوند.

اما در روايت دوم آمده است: «موجودي که فرشته نيست»؛ يعني روح الهي و پاک، همراه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم و امامان معصوم عليهم السلام بوده و آنان را تأييد مي‌کند؛ يعني علاوه بر روح القدس که تأييد کننده پيامبران الهي است، دربارة پيامبر اسلام و امامان معصوم، تأييد کننده ويژه‌اي به نام روح الهي وجود دارد که پيوند نوراني امام را با خالق هستي بر قرار مي‌كند و زمينه ساز موفقيت‌هاي آنها است. شايد از اين رو است که در سورة قدر از «فرشتگان» کنار «روح» نام برده شده است.[17] در برخي روايات و تفاسير نيز آمده است که «روح» موجودي بزرگ تر از فرشتگان و غير از جبرئيل است.[18]

12. امامت، نور جهان افروز و آب حيات: «الإمام کالشمس الطالعة للعالم و هي بالأفق بحيث لاتنالها الأيدي و الأبصار. الإمام البدر المنير و السراج الزاهر و النور الساطع و النجم الهادي في غياهب الدجي و البيد القفار و لجج البحار. الإمام الماء العذب علي الظما و الدال علي الهدي و المنجي من الردي. الإمام النار علي اليفاع الحار لمن اصطلي به و الدليل في المهالک، من فارقه فهالک. الإمام السحاب الماطر و الغيث الهاطل و الشمس المضيئة و الأرض البسيطة و العين الغزيرة و الغدير و الروضة»؛

امام همچون خورشيد جهان افروز است و در افق بلندي قرار دارد که دست‌ها و چشم‌ها به او نمي رسد. امام، ماه فروزان و چراغ روشنگر و نور پر فروغ و ستاره هدايتگر در تاريکي‌ها و بيابان‌هاي خالي و دل درياها است. امام، آب گواراي تشنگان و راهنماي هدايت پيشه و نجاتگر از پرتگاه‌ها است. امام، آتشي بر تپه اي داغ است براي کسي که تحمل او را داشته باشد و راهنماي انسان‌ها در هلاکت گاه‌ها است. هرکس از امام جدا شود، هلاک مي‌شود. امام، ابر باران زا است؛ باراني پرپشت و خورشيد فروزنده و آسمان سايه دار و زمين گسترده و چشمه پر آب و برکه و باغ است». (مجلسي، همان: ج25، ص123)

13. امام رفيق مهربان و پناهگاه: «الإمام الأمين الرفيق و الاخ الشقيق {الشفيق} و مفزع العباد في الداهية»؛ «امام، فردي امين و رفيق و برادري مهربان و پناهگاه مردم در مشکلات وحشتناک است». (مجلسي، همان: ج25، ص124)

آري؛ رهبر جامعه اسلامي بايد اين گونه باشد که در عين صلابت و انجام وظيفه، دوست مردم باشد؛ به گونه‌اي که مردم در مشکلات، او را پناهگاه خود بدانند و مشکلات وحشتناک را با او در ميان گذارند و از او راهکار و کمک بخواهند.

14. فضايل امام، موهبتي الهي: «الامام…. مخصوص بالفضل کلّه من غير طلب منه له و لا اکتساب بل اختصاص من المفضل الوهاب»؛ «فضائل ويژه امام، همه بدون درخواست او و غير اکتسابي است. اين فضايل از سوي فضيلت دهندة بخشنده ]= خداي متعال[ به امام اختصاص يافته است». (مجلسي، همان)

اين سخن، به معناي جبر نيست، بلکه مقصود، فضايل ويژه امامت مثل عصمت و تأييد با روح القدس است که مواهب الهي است، و ظرفيت اخلاقي و علمي و روحي امام در نزول اين مواهب الهي، مؤثر است. آري؛ تقوا، تزکية نفس و عبادت‌هاي امام، زمينه ساز الطاف الهي است.

15. امام، داراي شرح صدر الهامات علمي و توفيقات الهي: «… و إن العبد إذا اختاره الله عزوجل لأمور عباده شرح صدره لذلک و أودع قلبه ينابيع الحکمة و ألهمه العلم إلهاماً فلم يعي بعده بجواب ولايحيّر فيه عن الصواب و هو معصوم مؤيد موفق مسدد قد أمن الخطايا و الزلل و العثار يخصّه الله عزوجل بذلک ليکون حجّته علي عباده و شاهده علي خلقه و >ذلک فضل الله يؤتيه من يشاء و الله ذوالفضل العظيم<؛

«در حقيقت، هنگامي که خداي متعال، بنده اي را براي رسيدگي به کارهاي بندگانش انتخاب مي‌کند، شرح صدر ]سينه اي گشاده و طاقت تحمل مشکلات[ را در آن باره به او عطا مي‌کند، و منابع حکمت را در دل او به وديعت مي‌گذارد، و علم را به او الهام مي‌کند؛ به طوري که پس از آن، از جواب مسائل باز نمي ماند، و در پاسخ صحيح، حيران نمي شود. امام، معصوم و مورد تأييد و با توفيق و استوار در انجام وظايف به تأييد الهي است که از خطا و لغزش‌ها مصون است. خداي متعال، اين ويژگي را به امام بخشيد، تا حجت خدا بر بندگانش و گواه بر آفريدگانش باشد، و اين موهبت الهي است که به هر کس بخواهد، عطا مي‌کند و خدا داراي موهبتي عظيم است». (مجلسي، همان: ص127)

سوم. شيوة شناخت و تعيين امام معصوم

1. تعيين امام با نصب الهي

دست خرد انسان‌هاي عادي، از تعيين امام معصوم، کوتاه است.

عن الرضا عليه السلام: «إن الإمامة أجل قدراً و أعظم شأناً و اعلي مکاناً و أمنع جانباً و أبعد غوراً من أن يبلغها الناس بعقولهم أو ينالوها بآرائهم أو يقيموا إماماً باختيارهم»؛

«قدر و شأن امامت، بزرگتر و جايگاه آن، بالاتر و خطيرتر و دورتر از دسترس است که عقل انسان‌ها بدان راه يابد و در دسترس آراي مردم قرار گيرد، و امامي را با انتخاب خود نصب کنند». (صدوق، همان: ص217)

«…. فمن ذالذي يبلغ معرفة الامام و يمکنه اختياره؟ هيهات هيهات! ضلّت العقول و تاهت الحلوم و حارت الألباب و حسرت العيون و تصاغرت العظماء و تحيرت الحکماء و تقاصرت الحلماء و حصرت الخطباء و جهلت الألبّاء و کلّت الشعراء و عجزت الأدباء و عييت البلغاء عن وصف شأن من شأنه أو فضيلة من فضائله فأقرّت بالعجز و التقصير و کيف يوصف له أو ينعت بکنهه أو يفهم شيي من أمره أو يوجد من يقوم مقامه….‌»؛

«چه کسي است که به شناخت ]کامل[ امام دسترسي پيدا کند و بتواند امام را انتخاب کند؟ بعيد است بعيد است! عقل‌ها منحرف شدند، خردها مضطرب گشتند، خردمندان حيران ماندند، چشم‌ها حسرت زده شده، بزرگان کوچک گشتند، حکيمان متحيرماندند، شكيبايان کم آوردند، گويندگان در تنگنا قرار گرفتند، زيرکان ناآگاه ماندند و شعرا بازماندند. اديبان ناتوان شدند و افرادِ بليغ نتوانستند برخي ويژگي‌ها و فضايل امام را وصف کنند. پس به ناتواني و کوتاهي خود اقرار کردند. چگونه ژرفاي وجودي امام را وصف کنند يا چيزي از او درک کنند يا جانشين او را بيابند…؟» (صدوق، همان: ص219)

امام معصوم بايد ويژگي‌هايي مثل عصمت، معنويت، ارتباط با عالم غيب، دانش افزون تر و شايستگي‌هاي مديريتي والا داشته باشد و شناخت اين خصلت‌هاي دروني، براي مردم عادي ممکن نيست؛ از اين رو امام معصوم را نمي توان با انتخابات تعيين کرد.

2. علم و استجابت دعا، دو راه اساسي شناخت امام

«دلالته في خصلتين في العلم و استجابة الدعوة». (صدوق، همان: ص219)

يکي از نشانه‌هاي امام برحق، آن است که در قلة علم عصر خويش قرار دارد و داناترين مردم است. نشانه ديگر او آن است که دعاهاي او مستجاب است. البته اين دو مطلب، تا حدودي[19] قابل آزمايش است كه در بارة برخي امامان همچون امام رضا عليه السلام مکرر آزمايش شد. آن حضرت در مباحثات متعددي با دانشمندان اديان مختلف شرکت کرد[20] و پيروز شد، نيز استجابت دعاهاي او بر مردم روشن شد؛ همان طور که کرامات حضرتش بعد از شهادت تاکنون آشکارا ادامه دارد.

3. ناتواني عموم مردم از شناخت صفات امام

«…. فکيف لهم باختيار الإمام و الإمام عالم لايجهل راع لاينکل معدن القدس و الطهارة…. »

«چگونه ممکن است که مردم امام را برگزينند؟ در حالي که امام، دانايي است که جهل در او راه ندارد و دعوتگري است که کوتاهي نمي کند. منبع پاکي و طهارت است و….». (صدوق، همان: ص220)

اين حديث نيز اشاره به ناتواني انسان از شناخت کامل صفات امامان است؛ پس اگر انسان عادي بخواهد امام انتخاب کند، ممکن است به خطا برود و افراد غير شايسته را انتخاب کند؛ همان طور که اين مطلب، گاهي در انتخاب رئيس جمهور کشورها اتفاق مي‌افتد.

پس بايد خدايي که از اسرار جهان و انسان آگاه است و ظرفيت‌ها و شايستگي‌هاي افراد را مي‌داند، و امام معصوم و اعلم و پاک را مي‌شناسد، اقدام به انتخاب امام کند.

چهارم. ويژگي‌هاي پيشواي امت

1. آگاه‌ترين مردم

«اعلم الناس»؛ (صدوق، همان: ص212) «مخصوص بالعلم»؛ (صدوق، همان: ص219). عالم لايجهل»؛ (صدوق، همان: ص220).

امام وظايفي سنگين در رابطه با مردم و دين برعهده دارد که در اين رابطه آگاهي از علوم مختلفي براي او ضروري است، و حتي لازم است دانشمندترين فرد زمان خويش باشد. و از آنجا که علم او الهي است با جهل آميخته نمي شود.

2. داورترين مردم

«احکم الناس»؛ (صدوق، همان: ص212).

در قرآن کريم، مقام داوري، از مقامات پيامبران برشمرده شده است[21] که البته از مقامات اجرايي و امامت ايشان است.

يکي از مقامات امام، قضاوت و داوري بين مردم است. امام، قضات جامعة اسلامي را نصب مي‌کند و بر اساس عدالت، بين مردم قضاوت و حکم مي‌کند؛ از اين‌رو لازم است که امام، داورترين مردم باشد.

3. خودنگهدارترين و باتقواترين مردم

«أتقي الناس»؛ (صدوق، همان).

خودنگهداري و تقواي امام، در بالاترين مرتبه قرار دارد، به طوري که هيچ گناهي مرتکب نمي شود و به درجه عصمت رسيده است.

4. صبورترين و بردبار‌ترين مردم

«أحلم الناس»؛ (صدوق، همان). «موسوم بالحلم»؛ (صدوق، همان: ص219).

از طرفي، پيشواي مسلمانان با مشکلات شخصي و اجتماعي زيادي روبه رو مي‌شود؛ از اين رو لازم است شکيباترين مردمان باشد. از طرف ديگر، بيشترين خدمات و عبادات را انجام مي‌دهد که استقامت زيادي مي‌طلبد.

5. شجاع‌ترين مردم

«أشجع الناس»؛ (صدوق، همان: ص212).

رهبر مسلمانان گاهي ناچار مي‌شود با دشمنان خارجي و داخلي مبارزه کند که اين مطلب، شجاعت و شهامت مي‌طلبد. همچنين رهبر بايد رزمندگان و مسلمانان را برابر دشمن، به مبارزه تشويق کند؛ از اين رو بايد خود شجاع‌ترين مردم باشد. زندگي معصومان نيز همين شجاعت را به نمايش مي‌گذارد.

6. بخشنده‌ترين مردم

«أسخي الناس»؛ (صدوق، همان).

رهبر جامعه اسلامي، صاحب اختيار خزانه دولت اسلامي است، و مردم مسلمان، همچون خانواده او هستند که بايد به آن‌ها رسيدگي کند. برخي مردم تنگدست و فقير هستند که به بخشش بيشتري نياز دارند؛ از اين رو رهبري امت، مستلزم روحيه اي بخشنده است. اگر رهبري در مسايل اقتصادي، سخت گير و بخيل باشد، مردم به زحمت مي‌افتند. سيرة اهل بيت عليهم السلام نيز بيانگر بخشش و گشاده دستي آنان است.

7. پرستشگرترين مردم

«اعبد الناس»؛ (صدوق، همان).

رهبر جامعه اسلامي، نيازمند ارتباط با خالق هستي و امداد جويي و هدايت خواهي از او است؛ از اين رو رهبر جامعه، بايد بيشترين ارتباط با خدا داشته باشد و عابد‌ترين مردمان باشد.

8. مهربان تر از پدر و مادر

«أشفق عليهم من آبائهم و أمهاتهم»؛ (صدوق، همان).

در برخي احاديث از پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم حکايت شده است که: «من و علي پدران اين امت هستيم»؛ يعني پيامبر و امام، پدران معنوي مسلمانان هستند و اين مطلب، شامل همه امامان مي‌شود.

امام، از پدر و مادر، مهربان تر است، چون تا پاي ايثارجان، براي هدايت مردم فداکاري مي‌کند و روح بشر را زنده مي‌نمايد.

9. فروتن‌ترين مردم برابر خدا

«يکون أشد الناس تواضعاً لله عزوجل»؛ «امام، فروتن‌ترين مردم برابر خداي عزوجل است.» (صدوق، همان: ص212).

از آنجا که امام، بالاترين معرفت را دربارة خداي متعال دارد، برابر او کاملاً فروتن و خاشع است. در قرآن آمده است که از ميان بندگان خدا فقط دانشمندان از او مي‌هراسند[22] (و برابر او فروتن و خاشع مي‌شوند.) با توجه به اين مطلب، سوز و گداز شبانه امام علي عليه السلام و دعاهاي صحيفه سجاديه امام علي بن الحسين عليه السلام معنا دار مي‌شود.

10. فرمانبردارترين مردم برابر دستورات الهي

«يکون آخذ الناس بما يأمر به و أکف الناس عما ينهي عنه»؛ «]امام[ دستورات الهي را بهتر از همه مردم مي‌گيرد ]و عمل مي‌کند[ و بهتر از همه مردم از موارد ممنوع، دوري مي‌کند.» (صدوق، همان).

امام از سويي خدا را مولاي مطلق خود مي‌داند که حق آفرينش و شکر نعمت‌هاي او مستلزم اطاعت کامل از او است. از طرف ديگر، حکمت دستورات الهي را بهتر از ديگران مي‌شناسد و مي‌داند که هر جا خدا به چيزي فرمان مي‌دهد، به سود بشر است و هرجا مطلبي را ممنوع مي‌كند، آن مطلب به زيان بشر است؛ از اين رو کاملاً مطيع دستورات الهي است.

11. امام، بشري مانند ساير انسان‌ها

«و الإمام يولد و يلد و يصح و يمرض و يأکل و يشرب و…. ويموت و يقبر و يزار و…. »؛ «]امام[ زاييده شده و فرزنداني دارد و ]جسم او[ سالم و بيمار مي‌شود و مي‌خورد و مي‌نوشد و…. مي‌ميرد و دفن مي‌شود و مورد زيارت قرار مي‌گيرد و….». (صدوق، همان: ص213)

در قرآن به پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم دستور مي‌دهد که: «بگو: من فقط بشري همچون شما هستم»[23]

بيان اين مطلب دربارة پيامبران و امامان، اولاً گوياي بعد جسماني و بشري آنها است که از جنس انسان‌ها هستند، نه فرشتگان و جنيان؛ از اين رو مي‌توانند الگوي ما باشند. ثانياً يادآوري بعد جسماني و وفات آن‌ها، از انحراف و غلوّ مردم دربارة پيامبران و امامان جلوگيري مي‌کند.

12. امام، يگانه روزگار

«الإمام واحد دهره لايدانيه أحد و لايعادله عالم و لايوجد منه بدل و لا له مثل ولا له نظير»؛ «]امام[ يگانه روزگار خويش است که هيچ کس با او مقايسه نمي شود و هيچ دانشمندي هم تراز او نيست و جايگزيني برايش يافت نمي شود و همانند و مشابه ندارد». (صدوق، همان: ص219)

13. امام، دور از ستم

«فقال عزوجل: >إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا <فقال الخليل عليه السلام سروراً بها «و من ذريتي؟» قال الله عزوجل >لاينال عهدي الظالمين< فأبطلت هذه الآية إمامة کل ظالم إلي يوم القيامة و صارت في الصفوة ثم أکرمه الله بأن جعلها في ذريته أهل الصفوة و الطهارة»؛ «خداي متعال ]در قرآن[24] نسبت به حضرت ابراهيم عليه السلام‌ [ فرمود: «در حقيقت من، تو را امام براي مردم قرار دادم» و ابراهيم خليل، خوشحال شد و گفت: از فرزندان و نسل من ]نيز امام قرار ده[… خداي متعال فرمود: «عهد و پيمان من ]امامت[ به ستمکاران نمي رسد». (صدوق، همان: ص216)

پس اين آيه، امامت هر ستمکاري را تا روز رستاخيز باطل اعلام کرد، و امامت مخصوص افراد برگزيده شد؛ سپس خدا کرامت کرد و امامت را در نسل افراد برگزيده و پاک قرار داد».

14. امام، آگاه به امور سياسي

«الإمام… عالم بالسياسة»؛ (صدوق، همان: ص220).

امام، رهبري جامعه اسلامي را به عهده دارد؛ از اين‌رو بايد در مسايل سياسي دخالت کند، بنابراين لازم است آگاهي‌هاي لازم را در اين باره داشته باشد. البته سياستي که امامان به دنبال آن هستند، به معناي نيرنگ بازي و سياسي کاري نيست؛ بلکه به معناي هدايت و مديريت جامعه اسلامي در صحنه داخلي و بين‌المللي در راستاي رسيدن به اهداف الهي و سعادت است.

پنجم. امامت خاصّه

1. با امامت «حضرت علي بن ابي طالب عليه السلام» دين، تمام و کامل شد

إن الله تبارک و تعالي لم يقبض نبيه صلي الله عليه و آله و سلم حتي أکمل له الدين و أنزل عليه القرآن فيه تفصيل کل شيئ بيّن فيه الحلال و الحرام و الحدود و الأحکام و جميع ما يحتاج إليه الناس. فقال عزوجل >مَّا فَرَّطْنَا فِي الكِتَابِ مِن شَيْءٍ< و أنزل في حجة الوداع و هي آخر عمره >الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِينًا<

و أمر الامامة من تمام الدين و لم يمض حتي بيّن لأمته معالم دينه و أوضح سبله و ترکهم علي قصه الحق و أقام لهم علياً عليه السلام علما و اماماً و ما ترک شيئاً تحتاج إليه الأمة إلا بينه فمن زعم أن الله عزوجل لم يکمل دينه فقد رد کتاب الله عزوجل و من رد کتاب الله فهو کافر…؛

«در واقع، خداي متعال، پيامبرش را به جوار خويش نخوانده بود ]و هنوز پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فوت نکرده بود[ تا اينکه دين او را کامل نمود و قرآن را بر او نازل کرد، که در آن، توضيح هر چيزي بود و مقررات حلال و حرام و قوانين کيفري و جزايي و احکام را بيان کرد و هرچه که مردم بدان نيازمند بودند.

پس خداي متعال فرمود: «هيچ چيزي را در کتاب فرو گذار نکرديم».[25] و در حجة الوداع ]هنگام بازگشت پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم در آخرين سفر حج در غدير خم[ در آخر عمر پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم اين آيه نازل شد: «امروز، دين شما را کامل و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان دين براي شما پسنديدم[26]».

مسأله امامت از مواردي است که دين به وسيله آن تمام ]و کامل[ شد. هنوز پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم از دنيا نرفته بود که آموزه‌هاي ديني را براي امت بيان کرد و راه‌هاي آن را براي مردم روشن ساخت و آن‌ها را با هدف حق، واگذار کرد و اميرالمؤمنين عليه السلام را نشانه و پيشواي آنان قرار داد و هر چيزي که امت بدان نياز داشتند بيان کرد؛ پس هر کس بپندارد که خداي متعال دينش را کامل نکرده، قرآن را انکار کرده است و هر کس قرآن را رد و انکار کند، کافر شده است….». (صدوق، همان: ص216)

2. امامت به سبب علم و ايمان و با نصب الهي

فقال الله جل جلاله: «إن أولي الناس بإبراهيم للذين اتبعوه و هذا النبي و الذين آمنوا و الله وليّ المؤمنين»[27] فکانت له خاصة فقلّدها صلي الله عليه و آله و سلم عليا عليه السلام بامرالله عزوجل علي رسم ما فرضها الله فصارت في ذريته الأصفياء الذين آتاهم العلم و الإيمان بقوله عزوجل >وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ<[28] فهي في ولد علي عليه السلام خاصة إلي يوم القيامة اذ لا نبيّ بعد محمد صلي الله عليه و آله و سلم فمن أين يختار هؤلاء الجهّال؛

«پس خداي متعال فرمود: «در حقيقت، سزاوار‌ترين مردم به ابراهيم عليه السلام کساني هستند که از او پيروي مي‌کنند و اين پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم و کساني که ايمان آورده‌اند. خدا سرپرست مؤمنان است. پس ]جانشيني ابراهيم عليه السلام [ فقط براي پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم بود و آن را به دستور الهي به عهده علي عليه السلام واگذاشت، براساس آنچه خدا لازم کرده بود و ]بعد از حضرت علي عليه السلام [ در نسل برگزيده او قرار گرفت؛ ]همان[ کساني که به آن‌ها علم و ايمان داد، براساس کلام خداي متعال که فرمود: «کساني که علم و ايمان به آن‌ها داده شده است، مي‌گويند: حتماً شما بر فرمان خدا تا روز قيامت درنگ کرديد.» پس آن ]امامت[ به صورت ويژه در فرزندان علي تا روز قيامت قرار گرفت؛ چون بعد از محمد صلي الله عليه و آله و سلم پيامبري نخواهد آمد. ]بنابراين امامت تا رستاخيز ادامه خواهد يافت[؛ پس از کجا اين جاهلان ]رهبر و امام و خليفه[ بر مي‌گزينند؟». (صدوق، همان)

3. امامت، فقط در آل رسول

… و أين يوجد مثل هذا ظنوا أن ذلک يوجد في غير آل الرسول صلي الله عليهم کذبتهم و الله أنفسهم و منّتهم الباطل فارتقوا مرتقي صعباً دحضاً تزل عنه الي الحضيض أقدامهم راموا إقامة الإمامة بعقول حائره بائرة ناقصة و آراء مضلة فلم يزدادوا منه إلاّ بعداً؛ (صدوق، همان: ص220).

«الامام…. و هو نسل المطهرة البتول لا مغمز فيه في نسب و لا يدانيه ذو حسب….»؛

«از کجا مثل اين مطلب يافت شد که پنداشتند آن ]امامت[ در غير آل‌رسول صلي الله عليه و آله و سلم يافت مي‌شود؛ به خدا سوگند! به خودشان دروغ گفتند و سخن باطل بر دوش آنان سنگيني کرد و به جايگاه سخت و لغزنده‌اي رفتند، که گام‌هايشان از آنجا به پايين مي‌لغزد. مقام امامت را با عقل‌هاي حيران و ناقص و نظرات گمراه‌گر نشانه گرفتند؛ پس، از آن دورتر شدند». (صدوق، همان)

4. امام موعود

… عن رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم:…. إذا خرج المهدي من ولدي نزل عيسي بن مريم فصلي خلفه

امام رضا عليه السلام از پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم روايت مي‌كند كه فرمودند:

«هنگامي که مهدي عليه السلام از فرزندان من قيام مي‌کند، عيسي بن مريم عليه السلام فرود مي‌آيد و پشت سر او نماز مي‌خواند ]و به او اقتداء مي‌کند.[»؛ (صدوق، همان: ج2، ص202).

ششم. جدايي از امامت و پيامدهاي آن

1.هلاكت در جدايي از امام

«و الدليل في المهالک، من فارقه فهالک»؛ «امام راهنماي ]انسان‌ها[ در هلاکت گاه‌ها است. هر کس از او جدا شود، به هلاکت مي‌افتد». (صدوق، همان: ج1، ص216)

رهبر جامعه اسلامي مردم را به سوي سعادت رهنمون مي‌شود و خطرات را به آنان گوشزد مي‌کند و برابر دشمنان از آنان محافظت مي‌کند و در سختي‌ها و مشکلات آنان را راهنمايي مي‌کند. اما اگر کسي خودش را از اين نعمت‌ها و امدادها محروم سازد به انحراف عقيدتي يا انحراف اخلاقي و اجتماعي يا…. مي‌افتد و سقوط مي‌کند.

2. گمراهي در جدائي از امام

«… لقد راموا صعباً و قالوا إفکاً و ضلّوا ضلالاً بعيداً و وقعوا في الحيرة إذ ترکوا الإمام عن بصيره و زيّن لهم الشيطان أعمالهم فصدّهم عن السبيل و کانوا مستبصرين رغبوا عن اختيار الله و اختيار رسوله إلي اختيارهم»؛ در واقع، راه مشکلي را دنبال مي‌کنند و تهمت مي‌زنند و به گمراهي دوري منحرف مي‌شوند و در سرگرداني مي‌غلطند؛ چون امام را با آگاهي ترک کردند و شيطان، کارهايشان را براي آنان آراست و آنان را از راه خدا بازداشت؛ در حالي که آگاه بودند. از انتخاب راه خدا و پيامبرش روي گرداندند و به انتخاب ]هوا و هوس[ خودشان ميل پيدا کردند». (صدوق، همان: ص220)

3. پيامدهاي غلو دربارة امامان عليه السلام

الف. غلو کنندگان، ملعون و کافرند

در احاديث متعددي از امام رضا عليه السلام غلات نکوهش شده‌اند و آن حضرت، گاهي عليه السلام آن‌ها را لعن کرده[29] و گاهي آن‌ها را کافر خوانده است[30] و شيعيان را از هم نشيني و ازدواج با آن‌ها منع کرده است.[31]

ب. مفوّضه مشرکند

در برخي احاديث از امام رضا عليه السلام حکايت شده که با گروه مفوّضه نيز به شدت برخورد مي‌کرد و آنان را مشرک مي‌دانست؛ چرا که آنان نيز از حد تجاوز کرده و برخي امامان را شريك خدا در رازقيت و خالقيت مي‌دانستند.

عن ياسرالخادم قال: قلت للرضا عليه السلام: «ما تقول في التفويض؟» فقال: «إن الله تبارک و تعالي فوّض إلي نبيه صلي الله عليه و آله و سلم امر دينه فقال: >مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا<[32] فأما الخلق و الرزق فلا، ثم قال: «إن الله عزوجل خالق کل شيئ» و هو يقول عزوجل: الَّذِي >خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ<[33]

از شخصي به نام ياسرِ خادم روايت شده است که مي‌گويد: «به امام رضا عليه السلام گفتم: «دربارة تفويض ]واگذاري امور الهي به برخي افراد[ چه مي‌فرماييد؟».

حضرت فرمود: «خداي متعال امور ديني را به پيامبرش صلي الله عليه و آله و سلم واگذار کرد و فرمود: «هرچه را پيامبر براي شما آورد، بگيريد و هرچه ممنوع ساخت، دست برداريد.» اما امور آفرينش و رزق را نه ]به کسي واگذار نکرد [.

سپس حضرت فرمود: «خداي متعال، آفرينندة هر چيز است و مي‌فرمايد: «(او) کسي است که شما را آفريد سپس روزي داد….». (صدوق، همان: ج2، ص202)

نتيجه‌

امامت عامه و خاصه در احاديث امام رضا عليه السلام به صورت گسترده مطرح و مورد تأييد و تأكيد قرار گرفته است. از جمله مسأله مهدويت در نسل امام رضا عليه السلام بيان شده است.

منابع

1. ابن بطريق حلي، يحيي بن حسن اسدي حلي، العمدة، قم، مؤسسه انتشارات اسلامي، 1407 ق.

2. ابن شاذان قمي، ابوالفضل شاذان بن جبرئيل، فضائل، قم، رضي، دوم، 1363 ش.

3. ابن شهر آشوب مازندراني، رشيد الدين محمد بن شهر، مناقب آل ابي طالب عليهم السلام، قم، انتشارات علامه، بي‌نا، 1379 ق.

4. ابن فهد حلي، جمال الدين ابوالعباس، التحصين، قم، انتشارات امام مهدي عليه السلام، دوم، 1406ق.

5. ابواسحاق، ابراهيم بن هلال ثقفي، غارات، قم، دارالکتاب، اول، 1410 ق.

6. اربلي، علي بن عيسي، کشف الغمة، تبريز، مکتبة بني هاشمي، 1381 ق.

7. اشعري، احمد بن محمد بن عيسي، نوادر، قم، مدرسه امام مهدي عليه السلام، اول، 1408 ق.

8. امام زين العابدين عليه السلام، الصحيفة السجاديه، قم، الهادي، 1376 ق.

9. اهوازي، حسين بن سعيد، زهد، چاپ سيد ابوالفضل حسينيان، دوم، 1402 ق.

10. برقي، احمد بن ابي عبدالله، محاسن، قم، دارالکتب الاسلامية، دوم، 1330، ش.

11. بکري، احمد بن عبدالله، الانوار، رضي، قم، شريف، اول، 1411 ق (کتاب حاضر نسخه عکسي از انتشارات کتابخانه مهديه نجف، سال 1385 ق است).

12. تفسير الامام العسکري عليه السلام، قم، مدرسه امام مهدي عليه السلام، اول، 1409 ق.

13. جزائري، سيد نعمت الله، قصص الانبياء و المرسلين عليهم السلام کتابخانه آيت‌الله مرعشي نجفي، قم، 1404 ق.

14. حراني، حسن بن شعبه، تحف العقول، قم، نشر اسلامي، دوم، 1404 ق.

15. راوندي کاشاني، قطب الدين ابوالحسن (ابوالحسين)، الخرائج و الجرائح، قم، مدرسه امام مهدي عليه السلام، اول، 1409 ق.

16. ــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ ، دعوات (سلوة الحزين)، قم، مدرسه امام مهدي عليه السلام، اول، 1407 ق.

17. ــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ ، فقه القرآن، قم، کتابخانه آيت‌الله مرعشي نجفي، دوم، 1405 ق.

18. ـــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ ، قصص الانبياء عليه السلام، مشهد، بنياد پژوهشهاي اسلامي آستان قدس رضوي، اول، 1409 ق.

19. راوندي، سيد فضل الله، نوادر، قم، مؤسسه دارالکتاب، کتاب حاضر، نسخه عکسي از چاپ اول نشر حيدريه نجف سال 1370 ق.

20. الرسالة الذهبية (طب الرضا عليه السلام)، قم، خيام، اول، 1402 ق.

21. رضايي اصفهاني، محمد علي، آيين محبت، مشهد، آستان قدس رضوي، 1387ش.

22. شوشتري، قاضي نور الله، الصوارم المهرقة، تهران، چاپخانه نهضت، بي‌نا، 1376 ق.

23. شيخ صدوق ابوجعفر، محمد بن علي بن حسين بن موسي بن بابويه قمي، امالي، بيروت، اعلمي، چهارم، 1362ش.

24. ـــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ ، خصال، قم، جامعه مدرسين حوزه علميه، دوم، 1403 ق.

25. ـــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ ، علل الشرايع، قم، مکتبة الداوري، کتاب حاضر عکسي انتشارات، کتابخانه حيدريه، نجف، به سال 1368 ق.

26. ـــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ ، عيون اخبار‌الرضا عليه السلام، جهان، بي‌جا، 1378 ق.

27. ـــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ ، کمال الدين و تمام النعمة، قم، دارالکتب الاسلامية، دوم، 1395 ق.

28. ـــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ ، معاني الاخبار، قم، مؤسسه انتشارات اسلامي، 1361 ق.

29. ـــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ ، من لايحضره الفقيه، قم، انتشارات جامعه مدرسين حوزه علميه، سوم، 1413 ق.

30. شيخ مفيد، محمد بن محمد بن نعمان، الفصول المختارة، قم، کنگره جهاني هزاره شيخ مفيد، دوم، 1413ق.

31. صفار، محمد بن حسن بن فروخ، بصائر الدرجات، قم، کتابخانه آيةالله مرعشي نجفي، دوم، 1404 ق.

32. طبرسي، احمد بن علي، احتجاج، مشهد، نشر مرتضي، 1403 ق (نسخه حاضر از چاپ 1401ق مؤسسه جواد، بيروت عکسي برداري شده است؛

33. عاملي، ابراهيم بن علي، مصباح کفعمي، قم، انتشارات رضي (زاهدي)، دوم، 1405 ق.

34. علامه حلي، حسن بن يوسف بن علي بن مطهر، الفين، قم، دارالهجرة، دوم، 1409 ق، چاپ، نسخه عکسي از چاپ سال 1402 قمري بيروت است.

35. ــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ ، العدد القوية، قم، آيت‌الله مرعشي نجفي، اول، 1408ق.

36. علامه مجلسي (مجلسي دوم)، محمد باقر، بحارالانوار، بيروت، مؤسسة الوفاء، 1404 ق.

37. کفعمي، ابراهيم بن علي عاملي، البلد الامين، (چاپ سنگي)، بي‌جا، بي‌نا، بي‌تا.

38. ــــــــــــــــــــــــــ ، المقام الأسني، قم، مؤسسة قائم آل محمد صلي الله عليه و آله و سلم، اول، 1412ق.

39. کليني، محمد بن يعقوب، تحقيق علي اکبر غفاري، کافي، تهران، دارالکتب الاسلامية، چهارم، 1365، ش.

40. محمد بن محمد بن اشعث، الجعفريات(الاشعثيات)، تهران، مکتبة النينوي الحديثة، بي‌نا، بي‌تا.

41. موسوي حسني آملي، سيد محمد بن حيدر بن نورالدين بغيه لطالب، قم، انوار الهدي، 1386ش.

42. نباطي بياضي، علي بن يونس، الصراط المستقيم، نجف اشرف، کتابخانه حيدريه، اول، 1384 ق.

\*. دانشيار جامعة المصطفي العالميه.

[2]. >اطيعواالله و اطيعوا الرسول و اولي‌الامر منکم< (نساء: 59)

[3]. >مَن ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاَّ بِإِذْنِهِ< (بقره: 255) و مشابه آن: (طه: 109 و سبأ: 23).

[4]. >وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَي< (انبياء: 28) و مشابه آن: (مريم: 87).

[5]. >وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلاَئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً < (بقره: 30)

[6]. >وَإِذِ ابْتَلَي إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا< (بقره: 124)

[7]. ر.ك: بقره: 124.

[8]. >قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ< (مريم: 19).

[9]. ر. ك: عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج 1، ص 56؛ کافي، ج 1، ص 534؛ بصائر الدرجات، ص 319.

[10]. «… اذن ينفث فيه الملک»، (کافي، ج 2، ص 267؛ بحارالانوار، ج 60، ص 194).

[11]. >النَّبِيُّ أَوْلَي بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ< (احزاب: 6).

[12]. در اصطلاح علم کلام، به اين گونه تغييرات، «بداء» گويند و مقصود، آن است که برخي مقدرات الهي، حتمي و برخي، غير حتمي است. مقدرات غير حتمي، ممکن است تغيير کند.

[13]. آگاهي امام عليه السلام از حوادث و کارهاي مردم، مثل آگاهي ما از اطلاعات رايانه‌اي است. همان طور که ما به وسيله خط تلفن و اينترنت به اطلاعات زيادي دسترسي پيدا مي کنيم که هرگاه بخواهيم اطلاعات باز و گسترده در اختيار ما قرار مي گيرد. در اين حديث نيز قرن‌ها قبل از اختراع رايانه و اينترنت، مطلب به صورت کاملاً فني و زيبا بيان شده است.

[14]. >قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِن رَّبِّكَ< (نحل: 102).

[15]. بقره: ص 97.

[16]. بقره: 87 و 253؛ مائده: 110.

[17]. >تنزل الملائکه و الروح فيها باذن ربهم<.

[18]. ر.ک: محاسن، ج 2، ص 314؛ بصائرالدرجات، ص 440؛ البرهان، ج 5، ص 701؛ الميزان، ج 20، ص335؛ تفسير نمونه، ج 27 ص184.

[19]. در مبحث علم امام، بيان شد که يکي از راه هاي علم امام، الهامات الهي و ارتباط با غيب است و اطلاع از اين موارد نيز براي مردم، مشکل است.

[20]. ر. ک: عيون اخبار الرضا عليه السلام، صدوق؛ بحارالانوار، علامه مجلسي، ج49.

[21]. سورة ص: 26، مائده: 42 و 48؛ نساء: 65.

[22]. >إِنَّمَا يَخْشَي اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ< (فاطر: 28).

[23].>قل إنما أنا بشر مثلکم يوحيَ اليّ< (کهف: 110).

[24]. >وَإِذِ ابْتَلَي إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِي قَالَ لاَ يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ< (بقره: 124).

[25]. اشاره به آية 38 سوره انعام است.

[26]. اشاره به آية 3 سوره مائده است.

[27]. اشاره به آية 68 سوره آل عمران است.

[28]. اشاره به آية 56 سوره روم است.

[29]. لعن الله الغلاة (صدوق، همان: ص 202).

[30]. الغلاة کفار (همان‌).

[31]. عيون اخبارالرضا، ج 2، ص 203.

[32]. اشاره به آية 7 سوره حشر است.

[33]. اشاره به آيه 40 سورة روم است.